

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سوما "کاوایی"

۱۲.۰۶.۱۰

## خنده های من

به من میگوئی بخند . . . . عزیز من ، مهربانم

خنده هائی تو زیباست

آری و من می خندم ، قاه ، قاه ، قاه

اینست خنده من

با اقیانوسی از درد ، با طوفانی از غم

من می خندم ولی طفلم می گرید، گرسنه است

نه این جا . . .

بلکه در افریقا

غرق خونست در فلسطین

پا برهنه ست در افغانستان

در زندانهائی جمهوری اسلامی در ایران

آری می خندم و قاه قاه می خندم

من سیرم و محفوظ

باید بخندم عزیز من

لباس زیبای سرخ به تن می کنم و شادمانه برای لحظات کوتاهی می رقصم

"صرف برای تو"

عزیز ترین کسم

من می خندم چو هیچ غمی ندارم

یا بعضی دیگری احساس می کنند که من غمی ندارم

چون . . . .

در مزار ع شخم نمی زنم ، با داس . . دستم پر آبله نشده است

در کار خانه نوب نمی شوم  
از سرما نمی لرزم و لحافی گرمی دارم  
در گرما نمی سوزم و خانه سردی دارم  
لیکن ای عزیز من ؛  
من چشم دارم ، من چشم دارم ، من چشم دارم و می بینم  
احساس دارم و درک می کنم . . . . .

با تمام وجودم  
من می بینم زن را در زیر شلاق استبداد در هر کجا  
می بینم جوان را در قید و زنجیر و زولانه در هر کجا  
آری ، می بینم بر بالای دار ارتجاع  
می بینم آزادی مصلوب است در همه جا

\*\*\*\*\*

خنده زیباست آری آری آری  
لیک اکنون دگر زمانیست  
که تبسم نیز موجی از درد است  
وقتی به سوی قاره ها می نگریم  
طفل گرسنه را در ایتوپیا مینگریم  
این دیگر طفل افریقا نیست  
این فرزند منست و من مادرم آخر  
زمانی می بینم کودکان در عراق و فلسطین غرق خون است  
وقتی می بینم کودکان آواره ، برهنه ، گرسنه دور از روشنایی علم  
در زباله های افغانستان در جستجوی لحظه حیات است  
آری ای جان ، جان ، جان  
وقتی می بینم پسر و دختر جوانم را در ایران  
در زندان جمهوری اسلامی زیر شکنجه  
در پاکستان زیر یوغ مذهب مصلوب  
بسته ، افسرده پا در زنجیر  
زمانی می بینم . . . دست های آسمان  
از زباله دان تاریخ  
کرم های متعفن را  
بر تخت پادشاهی جهان می نشاند  
وقتی می بینم زالو های خون آشام  
بر دست و پای انسان آزاد می چسبند  
و خونش می مکند

دگر خندیدن ، جرم است و خیانت "به نزد من"  
آری غمست در اندرونم که جانم می خورد  
و من با این اقبانوس درد و طوفان غم چگونه می خندم  
حیرانم من!